غیر تو اندر جهان دیار کو..... جز تو ما را مونس و غمخوار کو
حلقه آن زلف مشکین بار کو ..... مرکز میثاق عنبر بار کو
هر نفس گوئیم یا عبدالبهأ ..... زین فرق و اشتیاق بی نها
ای جمالت پرده سوز جان ما ..... مایه جان و دل و ایمان ما
حسن تو هم روح و هم ریحان ما ..... هجر تو شد بند و هم زندان ما
ای بها ای عارضت عالم فروز..... سر بر ار و جمله ظلمانی بسوز
ای جمالت روز روز روز روز ..... ای فراقت سوز سوز سوز سوز
آه قلب عاشقان ویرانه شد ..... آه روح عاشقان ویلانه شد
دربدر گردید دلها از فراق ..... شعله زد بر قلب نار اشتیاق
هر نفس گوئیم یا عبدالبهأ ..... زین فرق و اشتیاق بی نها
غمگساری کو بجز عبدالبهأ ..... عون و یاری کو بجز عبدالبهأ
اعتباری کو بجز عبدالبهأ ..... رهسپاری کو بجز عبدالبهأ

لایوجد فی الدنیا دار لنا غیرک

ولا یوجد مؤنس ورفیق غیرک

این ذلک الشعر المجعد المعطر

این مرکز المیثاق المعنبر

فی کل نفس نقول یا عبدالبها

من هذا البعد بغیر انتهاء

ان جمالک یحرق ستارة روحی

یزید ایماننا ویشفی جروحی

حسن انک روحنا وریحاننا

هجرک قد صار سجاننا

یابها یامن وجهک ضیاء العالم

(ارفع راسک واحرق الظلم (بضم الظاء وفتح اللام

ای جمالت روز روز روز روز

یامن فراقک حرقة حرقة حرقة حرقة

آه لقد تلظت قلوب العشاق

آه لقد تحطمت روح العشاق

تفرقت القلوب من الفراق

اشتعلت القلوب من نار الاشتیاق

لا مؤانس غیر عبدالبها

لا عون ومدد غير عبدالبها

لا اعتبار بغير عبدالبها

لا مرشد غير عبدالبها